



جانمایهی کارآمدی در فرهنگ غربی

زینب اباضری

باز تولید شد.

قوی‌ترین روایت غربی از تجدد و نوسازی، که عمیق‌ترین نتایج را در پی داشت بر این نکته تأکید می‌کرد که عقلانی شدن، گسست پیوندهای اجتماعی، امحاء احساسات و ازاله‌ی آداب و رسوم و اعتقادات مذهبی الزامی است.

دوران تجدد یا روشننگری سنگ‌بنای خود را با خلع خداوند از صدر جامعه و جایگزینی علم به جای آن محکم کرد و باورهای دینی را با ارفاق، به درون زندگی شخصی تبعید نمود.

فلسفه سیاسی غرب معاصر با سه مبنای اصلی خودنمایی می‌کند. اول چهره‌ی لیبرالیستی آن که معطوف به جنبش‌های آزادی‌خواهی غرب و برای حفظ فردیت انسان و آزادی‌های اوست. در کنار لیبرالیسم، صورتی از سکولاریسم سیاسی است که برخاسته از مباحث فلسفه‌ی سیاسی دو متفکر انگلیسی توماس هابز و جان لاک است. از سویی علم‌گرایی مبتنی بر آزمون و خطا در عرصه‌های اجتماعی و سیاسی و قانون‌گذاری بر مبنای همین علوم متزلزل و حقوق طبیعی و حاکمیت کامل آن، سومین محور برای سنجش کارآمدی معرفی می‌شوند. مطابق نظر متفکرین غربی، گفتمان نظام سیاسی در صورتی کارآمد است که در اجرای این سه محور موفق یابد.

سکولاریسم

در فرهنگ «وبستر» آمده است:

سکولاریسم عبارت است از اعتقاد به این که زندگی و امور مربوط به آن، باید از دین فاصله بگیرد و ملاحظات دین نادیده گرفته شود. بر این اساس، ارزش‌های اخلاقی و روش‌های اجتماعی باید با توجه به

یکی از تعاریفی که برای کارآمدی یک سیستم مورد اتفاق قریب به اکثریت می‌باشد، عبارت از موفقیت در تحقق اهداف، با توجه به امکانات و موانع، است. این مفهوم در بسیاری از تعاریف مرادف با اثربخشی، نفوذ، کفایت، قابلیت، و لیاقت نیز به کار برده می‌شود. بر همین اساس است که بسیاری آن را هم معنای مشروعیت نیز می‌دانند. در واقع کارآمدی به نوعی مشروعیت ثانویه یک پدیده محسوب می‌شود.

کارآمدی مفهومی چند بعدی است که در سطوح مختلف قابل بررسی است. در سطح کلی ناظر بر توانمندی‌هایی است که همه‌ی نظام‌های سیاسی باید از آن برخوردار باشند. این نوع کارآمدی بیشتر در حوزه‌ی مسائل امنیتی، دفاع از مرزها و تامین تمامیت ارضی و توسعه پایدار و... معنا می‌یابد.

این بخش از مولفه‌های کارآمدی تقریباً میان تمامی نظریه‌پردازان علوم سیاسی، مسلمانان و غیرآن‌ها یکسان است.

اما سطحی از کارآمدی که محل ارزیابی تفاوت حکومت‌ها است و مهم‌ترین بخش آن محسوب می‌شود، مربوط به نظام ارزشی و هنجاری حاکم بر نظام‌های سیاسی است. در واقع کارآمدی بیان‌گر وجه هستی‌شناختی یا فلسفه‌ی وجودی یک نظام است. از این‌رو جهان عرصه رقابت‌های ایدئولوژیک برای به نمایش گذاشتن توانمندی‌ها و موفقیت‌های نظام‌های سیاسی برخاسته از این ایدئولوژی‌هاست. لذا مولفه‌های کارآمدی در هر گفتمان بر این اساس مشخص می‌شود. هنگامی که صحبت از کارآمدی ایدئولوژی‌های حاکم بر جهان غرب می‌کنیم، ناخواسته به عصر روشننگری باز می‌گردیم، جایی که برای اولین بار توسط اندیشمندان روشنفکر، گفتمان‌های سیاسی و اجتماعی عصر حاضر شکل گرفت و طی قرون در جوامع صنعتی شده‌ی غربی

نظام سیاسی برخوردار می‌باشد. و این خودمختاری فردی بر هر امر دیگری چون، خیر، سعادت، جمع‌اندیشیدن و... مقدم‌تر است. این رویکرد زیرساخت نظری دولت کمینه و حقوقی را شکل می‌دهد. البته همه‌ی متفکرین لیبرال فرض را بر این گذاشتند که قانون باید قلمرو آزادی عمل انسان را محدود کند در واقع قلمرو حیات شخصی را از حیات دولتی جدا کند. مسئله‌ی قانون‌گذاری ما را به سمت سومین مولفه کارآمدی ایدئولوژیک از منظر متفکرین غربی رهنمون می‌سازد.

قوانین موضوعه

یک ایدئولوژی در صورتی کارآمد است که قادر به اجرای کامل قانون بر جامعه باشد، اما این قوانین چگونه و از چه منبعی تدوین می‌شوند؟ پاسخ فیلسوفان: روشنگری قرن هجدهم به این پاسخ روشن بود. باید حاکمیت خودسرانه اخلاق دینی را با شناخت قانون طبیعت برانداخت. و این کار تنها با تکیه به عقل امکان‌پذیر نیست، چرا که قوانین بر آمده از عقل بشری قادر نیست طوق بندگی را از همچون قوانین الهی به گردن افراد جامعه اندازد، بنابراین باید نشان داد تبعیت از نظم طبیعی اشیا (علاوه بر عقلانی بودن) موجد لذت و منطبق با ذوق است. جان لاک به روشن‌ترین وجه این مسئله را تبیین می‌کند. او ادراک انسان را برابر با ادراک اشیا می‌داند و انسان را در موضع انفعالی نسبت به طبیعت قرار می‌دهد و تفکری پایه‌ریزی می‌کند که از خدا جداست، عقلی است و مطیع قانون طبیعت است. این طبیعت‌گرایی و دست‌آویز به عقل‌ابزاری به قوت یکدیگر را تکمیل کرده و عصر جدید را در این اندیشه فرد، مظهر چیزی جز قانون طبیعی نیست. بر همین اساس است که قانون در حکومت‌های لیبرال قوانین موضوعه است و متکی به عقل بشری (علم) و حقوق طبیعی است. به همین دلیل است که قوانین و حقوق در نظام لیبرالیسم، چون براساس پیشرفت علم، میل افراد و بر مبنای اصالت فایده و لذت است، همیشه در حال تغییر و دگرگونی است.

نتیجه

بنابر آن چه گذشت مطابق نظر متفکرین غربی یک سیستم و نظام در صورتی موفق به ادامه‌ی مشروعیت خود می‌شود که قادر باشد، سکولاریسم و لیبرالیسم سیاسی و قوانین موضوعه را به کامل‌ترین شکل ممکن به اجرا درآورد. لازم است هنگامی از کارآمدی یک نظام صحبت می‌کنیم، در نظر داشته باشیم، که این کارآمدی تنها معطوف به اهداف، امکانات و موانع مادی نیست، بلکه مهم‌ترین مولفه‌ی کارآمدی پستوانه‌ی فکری و میزان تحقق آرمان‌های ایدئولوژیک یک نظام است.

منبع

کتاب

نقد مدرنیته - آلن تورن

تاریخ اندیشه سیاسی در غرب - کمال پولادی

مقالات

لیبرالیسم، سکولاریسم و غرب جدید - فرهاد شریعت

مولفه‌های کارآمدی نظام دینی از نظر مقام معظم رهبری - احمد شیخی

و...

معیشت دنیوی و رفاه اجتماعی تعیین شود نه با رجوع به دین. اگر بخواهیم جدانگاری دین و دنیا را به اجمال تعریف کنیم می‌توانیم بگوییم: «فرایندی است که طی آن وجدان دینی، فعالیت‌های دینی و نهادهای دینی اعتبار و اهمیت اجتماعی خود را از دست می‌دهند و این، بدان معناست که دین در عملکرد نظام اجتماعی به حاشیه رانده می‌شود و کارکردهای اساسی در عملکرد جامعه با خارج شدن از زیر نفوذ و نظارت عواملی که اختصاصاً به امر ماوراء طبیعی عنایت دارند، عقلانی می‌شود. اعتقاد به امور و مفاهیم ماوراء طبیعی و وسایط و کارکردهای مختص به آن را طرد و تخطئه می‌کنند و از اصول غیردینی و ضددینی به عنوان مبنای اخلاق شخصی و سازمان اجتماعی حمایت می‌کنند.

در عرصه‌های سیاسی معاصر غرب، سکولاریسم حداکثری حاکم است. از همین‌روست که کشوری مانند فرانسه به رغم آن که خود را مهد آزادی (لیبرالیسم) می‌داند با مظاهر دینی همچون حجاب مقابله می‌نماید. (سیاست سکولار غرب، حضور دین را در عرصه سیاسی برنمی‌تابد و چون حجاب را نماد و مظهری از حضور سیاسی اسلام تلقی می‌کند به مقابله با آن برمی‌خیزد) چارلز تیلور، از فلاسفه معاصر غرب، جامعه سکولار را جامعه‌ای معرفی می‌کند که شدیداً متکثر بوده و به رغم ایفای نقش دین در برخی از حوزه‌های اجتماعی، نظم استعلائی انکارناپذیر مبتنی بر ضرورت خدا در آن وجود ندارد. از این‌رو، وی جامعه سکولار را نه جامعه‌ای جدا و منفک از دین، بلکه جامعه‌ای معرفی می‌کند که در آن حاکمیت دین در سامان‌بخشی اجتماعی نفی شده است. تیلور نظم سیاسی مبنی بر سکولاریسم را کارآمدترین نظم سیاسی ممکن تلقی می‌کند.

لیبرالیسم

اگر چه لیبرالیسم در بطن خود مفهوم سکولاریسم را نیز دارد؛ اما در این بخش تنها به جان‌مایه آن که فردگرایی و آزادی است و توجه به حق طبیعی (نه تکلیف) انسان است، پرداخته می‌شود.

در لیبرالیسم فرد و حقوق او بر همه چیز مقدم است، دین، اخلاق و... حق اجبار به فرد را ندارند و در مقابل اجتماع، این افراد هستند که در مرتبه بالاتر قرار می‌گیرند و خواست‌ها و حقوق آن‌ها مقدم بر کلیت جامعه است. آزادی نیز از همین اصل ناشی می‌شود.

آزادی از دید متفکرین لیبرال وسیله‌ی رسیدن به یک هدف سیاسی متعالی‌تر نیست، بلکه فی‌نفسه عالی‌ترین هدف سیاسی است. این آزادی بدین گونه تعریف می‌شود که مطابق آن شخص، مجبور نیست، مقید نیست، در امورش مداخله نمی‌شود، و تحت فشار قرار نمی‌گیرد. از دید هابز فرد آزاد کسی است که اگر میل به انجام کاری داشته و قدرت و ذکاوت انجام آن را نیز داشته باشد، با مانع و رادعی مواجه نشود. جان استوارت میل به عنوان یکی از تاثیرگذارترین متفکرین متأخر بر لیبرالیسم در توجیه این نوع از آزادی که مستقیماً بر اصل فردگرایی استوار است، بیان می‌کند که زندگی هر شخص به خود او تعلق دارد و همه‌ی افراد از حق اساسی و نهایی زیستن، اندیشیدن و باور داشتن بنا به تمایل خویش برخوردارند.

حقوق فردی و در کل آزادی‌های فردی از جایگاه ویژه در این نوع